

« چگونه اقتصاددانان بر سیاست گذاران تاثیر می‌گذارند؟ »

نگاهی به نقش دانشمندان علم اقتصاد در جهان پیچیده سیاست

(حسین حسینی)

وقتی نگاهی به جهان سیاست امروز می‌اندازیم مشاهده می‌کنیم که اقتصاددانان در مقایسه با دیگر دانشمندان علوم اجتماعی بیشترین تاثیر را بر دنیای سیاست دارند. به عنوان مثال در ایالات متحده آمریکا اقتصاددانان در میان دانشمندان علوم اجتماعی تنها افرادی هستند که کنترل یکی از مهم‌ترین مسیرهای سیاستگذاری (از طریق فدرال رزرو) را بر عهده دارند یا صاحب دفتری (شورای مشاوران اقتصادی) در کاخ سفید هستند. از سوی دیگر اقتصاددان‌ها در کنار حقوقدانان بیشترین افرادی هستند که در کنار روسای جمهور و نخست‌وزیران جهان دیده می‌شوند. اما همان‌طور که بسیاری از اقتصاددان‌ها به شما می‌گویند این مناصب و جایگاه‌ها به معنای آن نیست که سیاستگذاران همواره نصایح و نظرات آنها را قبول می‌کنند و آنها را به کار می‌گیرند. بسیاری از موضوعات و سیاست‌ها وجود دارد که اقتصاددان‌ها به طور جدی موافق آن هستند اما برای سیاستگذاران اهمیتی ندارند. اقتصاددان‌ها به طور گسترده‌ای از نیاز به وضع قانون مالیات بر تولید دی‌اکسیدکربن (carbon taxes) صحبت می‌کنند اما این منجر نشده است که سیاستمداران اقدامات جدی در این زمینه انجام دهند. حتی در موضوعاتی که نظریات اقتصادی متفاوتی وجود دارد هر سیاستمدار می‌تواند اقتصاددانی را پیدا کند که دقیقاً آن چیزی را که دوست دارد بشنود، به او بگوید. بدون توجه به آنکه ممکن است دیگر نظرات نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند. بنابراین اگر سیاستگذاران تحت تاثیر اقتصاددان‌ها نیستند و به نصایح و نظرات آنها اهمیتی نمی‌دهند باز هم می‌توان گفت اقتصاددان‌ها در تصمیم‌گیری‌های عمومی نقش مهمی دارند؟

در این جا به نظر می‌رسد تمایز قائل شدن بین دو نوع از تاثیرگذاری برای روشن‌تر شدن موضوع بسیار مهم باشد؛ تاثیرات مستقیم و تاثیرات غیرمستقیم. تاثیرگذاری مستقیم همان نوع از تاثیرگذاری‌هایی است که معمولاً

در مورد نحوه تاثیرگذاری کارشناسان بر سیاست‌ها به ذهن ما خطور می‌کند. رهبران سیاسی روبه سوی شخصیت‌های علمی برجسته می‌کنند و از آنها برای وضع یک قانون جدید کمک می‌طلبند، رئیس‌جمهور از مشاوران اقتصادی خود در مورد ارجحیت گزینه‌های سیاستی سوال می‌کند یا زمانی که کارشناسان در مقام قانونگذار نیز هستند از دانش خود در تصمیم‌گیری‌های سیاسی استفاده می‌کنند. این موارد اگرچه اتفاق می‌افتد ولی تعداد آنها محدود است. اگر چه ممکن است سیاستمداران به توصیه‌های اقتصاددان‌ها گوش دهند اما در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بیشتر متوجه محدودیت‌های سیاسی هستند. آنها توجه خاصی به توصیه‌هایی می‌کنند که با هدف و کاری که می‌خواهند انجام دهند مطابقت داشته باشد همچنین کثرت اندیشه‌ها این امکان را برای آنها به وجود می‌آورد، افرادی را به عنوان مشاور انتخاب کنند که با موقعیت موجود موافق هستند. تحقیقات نشان می‌دهد توصیه و نصایح مستقیم کارشناسان در دو موقعیت بیشترین کارایی را دارند. موقعیت اول زمانی است که تصمیمی که باید اتخاذ شود بیشتر جنبه تکنیکال داشته باشد تا سیاسی، در این صورت است که کارشناسان افراد واجد صلاحیت برای تصمیم‌گیری هستند و محل مراجعه واقع می‌شوند. به همین دلیل است که در مواردی همچون وضع قوانین ثبت اختراع یافتن بهترین شیوه سرشماری جمعیت تصمیم‌گیری‌ها به کارشناسان سپرده می‌شود. در کشورهایی که بانک مرکزی آنها مستقل است معمولاً اقتصاددان‌ها سیاست‌های پولی را به همین شیوه مدیریت می‌کنند. علاوه بر این کارشناسان و صاحب‌نظران در موقعیت‌هایی که راه‌حل‌های ممکن تعریف نشده‌اند یا به عبارت دیگر با مشکلات پیچیده و سخت روبه‌رو شده‌ایم می‌توانند تاثیرگذاری مستقیم داشته باشند. موارد بحران می‌تواند مثال خوبی از این‌گونه موارد باشد. زمانی را تصور کنید که در جریان بحران‌های اقتصادی سیاستمداران برای پاسخگویی و چاره‌جویی به اقتصاددان‌ها مراجعه می‌کنند یا در زمانی که سیاست تازه‌ای در حال اجراست اقتصاددان‌ها آن جا هستند تا مراحل اجرا را زیر نظر داشته باشند و ایده‌ها و نظرات جدید را به سیستم تزریق کنند. اما اگر چه اقتصاددان‌ها تاثیرات مستقیمی در جریان تصمیم‌سازی‌ها دارند، بزرگ‌ترین و بیشترین تاثیرات آنها زمانی است که به سیاستمداران و مردم کمک می‌کنند که از دیدگاه‌ها و دریچه‌های جدید درباره جهان و موضوعات آن فکر کنند. به عنوان مثال اقتصاددان‌ها می‌توانند ابزارهای جدیدی برای اندازه‌گیری و تصمیم‌سازی ابداع کنند که مطالبات و درخواست‌های اجتماعی را تغییر دهد. شاخص GDP احتمالاً معروف‌ترین و واضح‌ترین این ابزارهاست. اگر چه ۱۰۰ سال پیش سیاستمداران در مورد مشکلات اقتصادی صحبت می‌کردند اما آنها هیچ‌گاه در مورد «اقتصاد» به معنای خاص آن صحبت نمی‌کردند. امروز مشاهده می‌شود که اقتصاد نقطه کانونی بسیاری از صحبت‌ها و نطق‌هاست و این تنها به خاطر این می‌تواند باشد که مفهومی به نام GDP در اواسط قرن

بیستم ابداع و در سطح جهانی معرفی شد. تغییرات GDP علاوه بر تغییرات اقتصادی، تحولات سیاسی نیز به همراه دارد. زمانی که GDP چینی‌ها از ژاپنی‌ها پیشی گرفت پیامدهای نظامی ویژه‌ای را به همراه داشت که این تغییرات و پیامدها می‌تواند بسیار بیشتر باشد. ابزارها و شاخص‌های اقتصادی که کمتر دیده می‌شوند نیز می‌توانند بحث‌های سیاسی را شکل دهند. زمانی که سیاستگذاران درخواست تحلیل هزینه فایده در مورد قانون جدیدی را می‌دهند موضوع بحث‌ها تغییر می‌کند و بیشتر صحبت‌ها در مورد هزینه‌های قابل مشاهده صورت می‌گیرد حال آن که ممکن است هزینه‌های غیرقابل مشاهده از وزن بیشتری برخوردار باشد. شاخص‌هایی مانند تولید ناخالص داخلی و روش‌هایی همانند تجزیه و تحلیل هزینه فایده اگر چه همگی به تنهایی توسط اقتصاددانان ابداع نشده‌اند اما این اقتصاددان‌ها بوده‌اند که به طور ویژه و متمرکزی آنان را استفاده و معرفی کرده‌اند. تنها نفوذ و گسترش ابزارهای اقتصاددانان نبوده است که کمک کرده است نحوه اندیشیدن ما تغییر کند بلکه نحوه استدلال و سبک بیان آنها تاثیر مهم‌تری داشته است. فیلسوف کانادایی یان هکینگ می‌گوید ظهور سبک استدلال آماری (که توسط اقتصاددانان مورد استفاده قرار می‌گیرد)، این امکان را فراهم ساخته که مثلاً بتوان ادعا کرد در ژانویه سال ۱۸۲۰ جمعیت شهر نیویورک ۱۰۰ هزار نفر بوده است. به همین دلیل است که استدلال به شیوه اقتصاددانان منجر به تغییر اندیشه سیاستگذاران در مورد مفاهیمی مانند انگیزه، بهره‌وری، هزینه فرصت و... شده است. اقتصاددان‌ها همواره آرزو داشته‌اند که شیوه استدلال اقتصادی در میان سیاستمداران بیشتر مشاهده شود. طی ۵۰ سال گذشته این شیوه از استدلال بسیار بیشتر از گذشته فراگیر شده است. سازمان‌هایی همانند دفتر بودجه کنگره آمریکا (و معادل آن در جاهای دیگر) در حال حاضر در قبال کمی‌سازی سیاست‌ها مسوول هستند. همچنین برای ذکر دیگر موارد می‌توان به رشته‌هایی که امروزه برای آموزش سیاستمداران هستند و شامل برخی از عناصر اقتصادی می‌شوند، اشاره کرد. رشته‌هایی همچون «سیاستگذاری عمومی» که بر محور اقتصاد خرد و حقوق سازمان یافته است. این تحولات و پیشرفت‌ها سیاستگذاران را در معرض آشنایی با مفاهیم اساسی اقتصادی قرار داده است. در این میان تشخیص تاثیر شیوه استدلالی اقتصاددان‌ها بر نحوه نگرش ما بر سیاست‌ها نیز مهم است. زمانی که اقتصاددان‌ها سیاست‌های جدید را در قالب مفاهیم اقتصادی بازتعریف می‌کنند نوع نگرش ما به آنها را نیز تغییر می‌دهند، به عنوان مثال امروزه ما هزینه‌هایی را که برای آموزش عمومی صرف می‌کنیم سرمایه‌گذاری برای افزایش سرمایه انسانی در جهت افزایش نوآوری‌ها و بالا بردن بهره‌وری می‌دانیم، همچنین بهره‌برداری از محیط‌زیست را استفاده از مجموعه خدماتی می‌دانیم که اکوسیستم در اختیار ما قرار می‌دهد و آنها را در محاسبات‌مان لحاظ می‌کنیم. این بازتعریف مفاهیم به ما در اتخاذ راهکارها و نحوه انتخاب هدف نهایی و مشخص

شدن اینکه واقعاً به دنبال چه هستیم کمک می‌کند. با در نظر گرفتن این موارد نقش اقتصاددانان در دنیای سیاست مشخص‌تر شده است. اقتصاددان‌ها در اتخاذ تصمیمات عمومی مهم هستند حتی اگر سیاست‌گذاران به نصایح و توصیه‌های آنها گوش ندهند و اغلب به آنها بی‌توجهی کنند. اگر ما مشتاق و علاقه‌مند به درک و شناخت بیشتر هستیم باید بیشتر از آنچه سیاستمداران به حرف‌های اقتصاددان‌ها گوش می‌دهند توجه کنیم و در نظر داشته باشیم که گام برداشتن در مسیری که دانشمندان به آن توصیه می‌کنند کمترین هزینه را نسبت به دیگر راه‌ها برای ما دارد.

برگرفته از مقاله:

Do Economists Make Policies? On the Political Effects of Economics by Daniel Hirschman and Elizabeth Popp Berman, Socio Economic Review (2014)

